

طرح مسئله

به‌طور کلی مسئله شر و به‌ویژه نقش شیطان در پدید آمدن شرور عالم، از دیرباز ذهن بشر را به خود معطوف داشته است و هر فرهنگ و دینی، مصادیقی از اهریمنان را در نظر داشته است. خدای شر مصری «ست» (بایر ناس، ۱۳۸۳، ص ۵۲) و «دی ات بولس» (d it-boles) یونانی (حسینی، ۱۳۹۰، ص ۹۸) و عفریته‌ها و نیروهای اهریمنی در اندیشه مغان پیش از زرتشت، در ایران باستان نمونه‌هایی از این دست هستند... (آموزگار، ۱۳۸۶، ص ۳۷-۴۲). مسئله اصلی این پژوهش، تصویر شیطان در چهار دین الهی و سه کتاب اوستا، کتاب مقدس و قرآن کریم است. بررسی این کتاب‌ها چه تصویر مثبت، یا منفی و چه میزان قدرت و دخالت را برای شیطان به تصویر می‌کشند. پیروان آنان نیز به سهم خود، چه تصویرسازی‌هایی را در کتاب مقدسشان و یا به تحریف و بدعت انجام داده‌اند. این مقاله به تفصیل این موضوع را بررسی و تحلیل می‌کند. روشن است این مقاله، دین زرتشت نیز جزء ادیان الهی محسوب می‌کند و به علت حاشیه‌ای بودن اثبات این مطلب، از ذکر اختلاف نظر اندیشمندان در این باب و اثبات نظر منتخب، معذوریم.

اهریمن در اوستا

آئینی که توسط زرتشت ارائه شد، توحید و توجه به اهورا مزدا را مدنظر داشت. در گاتا‌های اوستا در سخن از عنصر شر، تنها سخن از مینوی بد، به‌عنوان یک مخلوق مطرح است: در آغاز آن دو مینوی همزاد، در اندیشه و گفتار و کردار در یکی نیک و دیگری بد، با یکدیگر سخن گفتند؛ از آن دو نیک آگاهان راست را برگزیدند نه دژ آگاهان (یسنه، هات ۳۰، بند سوم و یسنه، هات ۴۵، بند دوم).

اما پس از خود زرتشت، تفکر دوآلیستی و ثنویت‌گرایی جایگزین توحیدگرایی شد:

با تحلیل نظریات اوستاشناسان به این نتیجه می‌رسیم که اغلب قریب به اتفاق آنان، با این نظریه که دین زرتشت یک مکتب دو آلیستی بوده که جنگ اهریمن و اورمزد را مطرح ساخته است، موافق نیستند. قلیلی هم که ثنویت پیام زرتشت را می‌پذیرند، کوچک‌ترین دلیلی از گاتاها ارائه نکرده، بلکه به اوستای متأخر متکی می‌شوند (آشتیانی، ۱۳۷۱، ص ۱۵۰).

تبارشناسی دوآلیسم آفرینشی در آئین‌های ایرانی را در نوشته‌های پس از زرتشت، مانند ونیدداد می‌توان ردیابی کرد. تصویرسازی اهریمن در کنار اهورا مزدا، چنان برجسته است که اهریمن به‌عنوان خالق پرقدرت، در عرض اهورا قرار می‌گیرد. در فرگرد یکم از ونیدداد، اهریمن به ویرانی و خرابی شانزده

بررسی تطبیقی تصویر شیطان در ادیان الهی

mohammadyaghoobian@yahoo.com

محمدحسن یعقوبیان / استادیار دانشگاه معارف قرآن و عترت اصفهان

دریافت: ۱۳۹۳/۱۲/۱۴ - پذیرش: ۱۳۹۴/۴/۱۴

چکیده

این پژوهش با رویکرد توصیفی - تحلیلی و با روش تطبیقی، به بررسی تصویر شیطان در سه کتاب اوستا، کتاب مقدس و قرآن کریم، و بازخوانی نظر پیروان این ادیان در تصویرسازی مثبت و منفی و میزان دخالت و قدرت شیطان می‌پردازد. اهریمن اوستا، به‌عنوان خالقی در عرض اهورا در اوستای متأخر، در تقابل با تصویر شیطان کتاب مقدس و ابلیس قرآن به‌عنوان یک مخلوق قرار دارد. در کتاب مقدس شیطان، به‌عنوان موجودی خیرخواه انسان و نیز موجودی شر و پرقدرت مطرح است که توان حلول در انسان را دارد. اما ابلیس در قرآن، به‌عنوان مخلوقی مختار به‌تصویر کشیده شده که مسیر شر را برگزیده و قدرتی جز وسوسه انسان را ندارد. البته تحلیل‌های حاشیه‌ای و ناصحیح، که در بستر زمان و در فرهنگ این ادیان از شیطان شکل گرفته نیز وجود دارد؛ مؤلفه‌هایی نظیر الوهیت، قدرت دخالت در امور کائنات در آئین زرتشت و حلول در ابدان انسانی، مثبت‌انگاری و شیطان‌پرستی در مسیحیت و مثبت‌انگاری کلامی - عرفانی در اسلام.

کلیدواژه‌ها: شیطان، تصویر شیطان، شیطان در ادیان الهی.

و مار به زن گفت که از میوه درختان باغ می‌خوریم. اما از میوه درختی که در وسط باغ است. خدا امر فرموده است که از آن مخورید و آن را لمس ننمائید مبادا که بمیرید. مار به زن گفت: البته که نمی‌میرید و حال اینکه خدا می‌داند روزی که از آن می‌خورید، چشمان شما گشوده شده، چون خدایانی که نیک و بد را می‌دانند، خواهید شد (سفر پیدایش، ۳: ۴).

از این‌رو، کسی که انسان را به شناخت و معرفت دعوت کرد، شیطان بود و نه خداوند. همچنین، در انجیل متی، در مواجهه شیطان با مسیح، تصویرسازی از شیطان، به‌عنوان موجودی قدرتمند مشهود است: «پس ابلیس او را به کوهی بسیار بلند برد و همه ممالک جهان و جلال آن را بدو نشان داده به وی گفت: اگر افتاده مرا سجده کنی همانا این همه را به تو می‌بخشم» (انجیل متی، ۴: ۹ و ۱۰). مشابه همین مطلب، به‌عنوان قدرت بخشی ابلیس، در انجیل لوقا نیز آمده است: «و ابلیس بدو گفت که جمیع این قدرت و حشمت را به تو می‌دهم؛ زیرا که به من سپرده شده است و به هر که بخواهم می‌بخشم» (لوقا، ۴: ۶ و ۷).

با توجه به همین تصویرسازی‌های کتاب مقدس، شیطان، پرننگ و پر قدرت در ذهن مسیحیان به تصویر کشیده می‌شود: «خویشندان و مراقب باشید؛ زیرا دشمن شما ابلیس، همچون شیری غران در گردش است. کسی را می‌جوید تا ببلعد» (نامه اول پطرس، ۵: ۸). و این شیر غران، چنان قدرتمند می‌شود که می‌تواند در انسان‌ها حلول کند و قدرت آنان و اختیارشان را سلب کند (مرقس، ۵: ۹-۷).

افزون بر این، در عهد جدید، از «دیوان» و «رئیس دیوان» به‌عنوان «بعلزبول» (متی، ۱۲: ۲۵-۲۹ و لوقا، ۳: ۳۱-۳۳) و از «دجال»، به‌عنوان پسر شیطان سخن به میان آمده است که در آخرالزمان از دریا بالا می‌آید و از اژدها، که همان شیطان است (مکاشفه یوحنا، ۱۲: ۹)، قدرتی عظیم دریافت می‌کند:

و آن اژدها را که قدرت به آن حیوان بخشید، پرستیدند و گفتند که کیست که مثل این حیوان است و کیست که تواند با او جنگید و بوی داده شد که به الفاظ بلند کفرآمیز تکلم نماید و تا مدت چهل و دو ماه قدرت جنگ به وی داده شد و دهان خود را بر کفر بر خدا گشاد تا آنکه کفر گوید: بر اسمش و بر مسکنش و بر ساکنان آسمان و قدرتی بوی داده شد که با مقدسان جنگ نماید و آنها را زبون سازد و قدرت بر هر قبیله و زبانی و طایفه بوی داده شد و خواهند پرستید او را همگی ساکنان زمین، که اسماء آنها در کتاب حیات بره ذبیح از ابنای عالم مرقوم نشده است. (همان، ۱۳: ۸-۷).

آن موجود وحشی، که دارای قدرت شیطان است، مورد پرستش قرار خواهد گرفت. در ادامه، از حیوان دیگری سخن می‌گوید که از زمین بیرون می‌آید و نشانه او عدد ۶۶۶ است:

و در اینجا حکمتی است که صاحب فهم، عدد حیوان را محاسبه کند که عدد انسان است و عددش شش صد و شصت و شش است (همان، ۱۳: ۱۸). در اینجا، عدد موجود وحشی، ۶۶۶ معرفی می‌شود که در

شهر آباد اهورامزدایی می‌پردازد: «نخستین سرزمین و کشور نیکی که من - اهورامزدا - آفریدم در "ایران ویج" (حدود خوارزم) بود؛ بر کرانه رود "دایتا"ی نیک. پس آن‌گاه اهریمن همه تن مرگ، و به پتیارگی (دشمنی و ضدیت)، اژدها را در رود دایتا بیا فرید و زمستان دیو آفریده را بر جهان هستی چیرگی بخشید» (وندیدا، فرگرد یکم، بند سوم). همچنین، با زرتشت درگیر می‌شود و قصد هلاکت او را می‌کند. وی در نبردش با او به‌عنوان خالق جهان بدی و خالق دیوها معرفی می‌شود (همان، فرگرد نوزدهم، بند اول) و سپس، به زرتشت چنین می‌گوید:

اهریمن نیرنگ باز، آفریدگار جهان بدی، دیگر باره بدو گفت، با کدامین گفتار بر من چیره می‌شوی و مرا از خود می‌رانی؟ آفریدگار نیک با کدام رزم افزار بر آفریدگان من - که اهریمنم - چیره می‌شود و آنان را از خود می‌رانند؟ (همان، فرگرد نوزدهم، بند هشتم)

با توجه به این تصویر، اهریمن همه تن مرگ، با قدرتی بزرگ و به‌عنوان یک خالق، که نیمی از جهان را به کام شر و تاریکی کشیده است، در مقابل اهورامزدا و زرتشت ایستاده است. این تصویر از ارواح شر، بعدها در فرهنگ غرب و مسیحیت نیز رسوخ نموده است. حتی به عقیده برخی، واژه «شر» در انگلیسی، از دیو پارسی گرفته شده است. چنانکه رابرت هیوم می‌گوید:

از میان آنها [ارواح شر] می‌توان از گرسنگی، تشنگی، خشم، نخوت، حسد، دروغ، خشکسالی، زمستان و بدکارگی زن‌ها نام برد. نام کلی این ارواح شر، «دیو» است که بعدها در پارسی به صورت (DIU) در آمده و سپس، همان نیز منشأ واژه انگلیسی (DEVIL) شد (هیوم، ۱۳۸۶، ص ۳۲۴).

و این فرایند تا آئین‌های زروانی و مانوی، که دیو «آز»، به‌عنوان مادر بدی‌ها مطرح می‌شود، ادامه می‌یابد:

... پس خلاصه آنکه در قطعات مانوی، آز، به‌عنوان اصل بدی ظاهر می‌شود: او خود را در سه صورت متجلی می‌سازد. به‌عنوان اغفال‌گری که چشم انسان را به روی سرنوشت (بخت) ماوراءطبیعی‌اش می‌بندد، به‌عنوان شهوت و به‌عنوان حرص (زهر، ۱۳۸۴، ص ۲۷۰).

شیطان در کتاب مقدس

در عهد عتیق، در ماجرای آدم و حوا، میوه ممنوعه، «شناخت» معرفی می‌شود: «خدا آدم را امر فرموده گفت که از تمامی درختان باغ، مختاری که بخوری، اما از درخت دانستن نیک و بد مخور. چه در روز خوردنت از آن مستوجب مرگ می‌شوی» (پیدایش، ۲: ۱۷-۱۸).

شیطان، که به شکل ماری وارد بهشت شده بود، می‌گوید: خداوند نمی‌خواسته است انسان، نیک و بد را بشناسد:

عقاید شیطان پرستان به عنوان نماد شیطان به کار می‌رود. طبق مکاشفات یوحنا در این بخش، انسان‌ها باید میان راه آن موجود وحشی، که تابع شیطان است و راه مسیح که انسان است، یکی را انتخاب کنند (فیلسون، ۱۳۳۳، ص ۲۵۸). سرانجام نیز در نبرد نهایی، شیطان و آن موجود وحشی، به عنوان ضدمسیح در برابر حضرت عیسی قرار خواهند گرفت و نابود خواهد شد (مکاشفه یوحنا، ۲۰: ۷-۱۰).

ابلیس در قرآن

در قرآن کریم، به دو اسم «شیطان» و «ابلیس» اشاره شده است. «ابلیس»، به عنوان اسم خاص شیطان، یازده بار در قرآن تکرار شده است (کمپانی زارع، ۱۳۹۰، ص ۲۰). البته، «شیطان» به عنوان یک نیروی اهریمنی بالذات شر نیست، بلکه موجود مکلفی است که به اختیار، راه شر و سرکشی را دنبال کرده است:

وَ إِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَىٰ وَ اسْتَكْبَرَ وَ كَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ (بقره: ۳۴)؛
به فرشتگان گفتیم: آدم را سجده کنید. همه سجده کردند، جز ابلیس که سر باز زد و برتری جست و او از کافران بود.

شیطان، علت استکبار و سرکشی را خودپسندی و کبر معرفی می‌کند:

«قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِإِيْدِي أَسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ» (ص: ۷۵ و ۷۶)؛ گفت ای ابلیس چه چیز تو را از سجده کردن در برابر آنچه من با دو دست خود آفریده‌ام منع کرد؟ آیا بزرگی فروختی یا مقامی ارجمند داشتی؟ گفت: من از او بهترم. مرا از آتش آفریده‌ای و او را از گل.

شیطان پس از این امتحان، از درگاه الهی رانده می‌شود و مورد لعن الهی قرار می‌گیرد. همچنین شیطان هرگز به عنوان نیرویی در عرض خداوند نیست، بلکه مخلوقی در ذیل قدرت الهی است:

«وَ جَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ الْجِنَّ وَ خَلَقَهُمْ وَ خَرَقُوا لَهُ بَنِينَ وَ بَنَاتٍ بِغَيْرِ عِلْمٍ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَىٰ عَمَّا يُصِفُونَ» (انعام: ۱۰۰)؛ برای خدا شریکانی از جن قرار دادند و حال آنکه جن را خدا آفریده است. بی‌هیچ دانشی، به دروغ دخترانی و پسرانی برای او تصور کردند. او منزّه است از آنچه وصفش می‌کنند.

از آنچه گذشت، شیطان از منظر قرآن، مخلوقی مختار است که راه شر را برگزیده است، از این رو، از جهت خلقت و انتسابش به خداوند، مانند سایر مخلوقات، دارای «حسن تکوینی» است و از جهت تمرد و انتخاب مسیرش، دارای «قیح شرعی» است (جوادی‌آملی، ۱۳۸۵، ج ۳، ص ۳۰۶). البته قدرت، انتخاب و اختیار شیطان بنا به توحید افعالی از آن خداوند است، ولی بنابر افعال قبیحش، افعال او منتسب به خودش است. این رابطه در قالب ارتباط طولی علت و معلول، قابل تعریف است. از این رو،

افعال او از یک سو، به قدرت الهی و منسوب به خداوند است (طباطبائی، ۱۳۷۰، ج ۷، ص ۴۸۴ و ۴۸۵). و از سوی دیگر، که ذیل عنوان شر است، تنها به خودش منسوب است.

کار اصلی او از دیدگاه قرآن نیز وسوسه و فریب انسان‌های مؤمن است که به عناوین مختلف وسوسه (اعراف: ۲۰)، نزع (فصلت: ۲۶)، نجوی (مجادله: ۱۰)، دعوت (لقمان: ۳۱)، وحی (انعام: ۱۲۱)، همزات (مؤمنون: ۹۷) و مس (اعراف: ۲۰۱)، از آن یاد شده است. از این رو، شیطان اجازه تسلط و حلول بر انسان‌ها را ندارد. در مورد انسان‌های کامل و انبیاء که مخلصین هستند، هرگز در آنان نفوذی ندارد (ص: ۸۳ و ۸۲). در مورد سایر انسان‌ها نیز اگر ایمان داشته باشند، از تسلط شیطان به دورند:

«إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَكَّلُونَهُ وَ الَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ» (نحل: ۹۹-۱۰۰)؛ شیطان را بر کسانی که ایمان آورده‌اند و بر خدا توکل می‌کنند تسلطی نیست. تسلط او تنها بر کسانی است که دوستش می‌دارند و به خدا شرک می‌ورزند.

لازم به یادآوری است تسلط شیطان بر کسانی که فریب شیطان را خورده‌اند نیز تسلط و نفوذی نیست که منجر به سلب اختیار انسان‌ها شود:

«وَ قَالَ الشَّيْطَانُ لِمَا قُضِيَ الْأَمْرُ إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعَدَ الْحَقَّ وَ وَعَدْتُمْ فَأَخْلَفْتُمْ وَ مَا كَانَ لِي عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا أَنْ دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي فَلَا تَلُمُونِي وَ لُومُوا أَنْفُسَكُمْ» (ابراهیم: ۲۲)؛ چون کار به پایان آید شیطان گوید: خدا به شما وعده داد و وعده او درست بود و من نیز به شما وعده دادم. ولی در وعده خود خلاف کردم. من بر شما تسلطی نداشتم، جز آنکه دعوتتان کردم شما نیز اجابت نمودید. پس مرا ملامت نکنید، بلکه خود را ملامت کنید.

قرآن کریم، همین فعالیت وسوسه‌انگیزی شیطان را نیز از یک سو، تحت تسلط و قدرت الهی و از سوی دیگر، منوط به اراده انسانی می‌داند که خود را جزء پیروان شیطان قرار داده است: «إِنَّا جَعَلْنَا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ» (اعراف: ۲۷)؛ ما شیاطین را دوستان کسانی قرار دادیم که ایمان نمی‌آورند. این پیروی، به معنی حلول شیطان در درون انسان نیست، بلکه حداکثر، قرین شخص می‌شود و او را وسوسه می‌کند: «وَ مَنْ يَعِشْ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُقِضْ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ» (زخرف: ۳۶)؛ هرکس که از یاد خدای رحمان روی گرداند، شیطانی بر او می‌گماریم که همواره همراهش باشد. همچنین در قرآن کریم، اگر کسی خود به اختیار خویش دعوت شیطان را لبیک گوید و فرمان او را اطاعت کند، در حقیقت او را پرستیده است: «أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ» (یس: ۶۰)؛ ای فرزندان آدم آیا با شما پیمان نبستم که شیطان را نپرستید؛ زیرا دشمن آشکار شماست.

بررسی تطبیقی

در بررسی تطبیقی تصویر شیطان در این سه کتاب، چنان‌که اشاره شد، باید دو موضوع را از یکدیگر تمیز داد: یکی، صرف توجه به متون این کتب و تصویرسازی آنها از شیطان و دیگری، تصاویر انحرافی که در حاشیه متون اصلی و در فضای فرهنگی این ادیان، به علل مختلف و در بستر زمان شکل گرفته است. از این رو، با عنایت به این دو جهت، به مقایسه و تطبیق آنها می‌پردازیم:

۱. تطبیق به لحاظ متون اصلی

با توضیحاتی که در باب تصویر اهریمن در اوستا گذشت، مشخص شد که دو تصویر از شیطان و نیروی اهریمنی بنا بر اوستای متقدم و متأخر وجود دارد (پیشگفتار اوستا، ج ۱، ص ۴۶ و ۴۷؛ آشتیانی، ۱۳۷۱، ص ۱۳-۱۱۵). اگرچه در باب دوگانه‌باوری و ثنویت، چنان‌که برخی چون دوشن‌گیمن (Ducensne Guillemine) معتقدند: دوگانه‌باوری جزئی از اندیشه ایرانی است (گیمن، ۱۳۷۸، ص ۱). چنان‌که گفتیم: این ثنویت در اوستا نیز از گاتاها شروع از مینوی بدی به‌عنوان همزاد سپنت مئنیو سخن می‌گوید، اما این دوگانه‌باوری و کیفیت آن، محل تفسیرهای گوناگونی واقع شده است؛ زیرا برخی با تفسیری اخلاقی، از دوگانه‌باوری منشی سخن می‌گویند که دو مینو، به‌عنوان دو مخلوق اخلاقی و اندیشه خوب و بد مطرح شده‌اند (مهر، ۱۳۸۷، ص ۷۵). در مقابل، دیدگاهی با تکیه بر اوستای جوان، از دوگانه‌باوری آفرینشی و دو خالق خوبی و بدی در جهان سخن به میان می‌آورند (همان، ص ۷۷). به نظر می‌رسد، حق با تفسیر اول است که دوگانه‌باوری منشی را در گاتاها تفسیر کرده است. البته در بستر زمان و تحریف زمانه به تدریج، سپنت مئنیو در ردیف اهورامزدا قرار گرفته (وندیداد، فرگرد نوزدهم، بند یازدهم و همان فرگرد بیستم، بند یکم)، انگره مئنیو، به اهریمن همه تن مرگ و خالق تاریکی‌ها و بیماری‌ها (بند سوم؛ همان، فرگرد بیستم، بند دهم و همان، فرگرد بیست و دوم، بند دوم) تبدیل شده است. البته باید اذعان داشت که نقد دوگانه‌باوری آفرینشی، در تاریخ متأخر کلام زرتشتی، زمانی به نفع تفسیر اول خواهد بود که تحریف در اوستای موجود را پذیرا باشند. اما، بنا بر هر دو تفسیر، به‌طور کلی تصویر شیطان در اوستا، یک تصویر منفی و شر است. با این تفاوت که در اوستای متأخر و با عبور از انگره مئنیو به اهریمن، این تصویر به قدرت‌بخشی و در نهایت الوهیت اهریمن ختم شده است.

اما در تصویر شیطان در کتاب مقدس، اعم از اینکه تأثر کتاب مقدس از اهریمن اوستایی را بپذیریم و یا همچون دوشن‌گیمن، علی‌رغم پذیرش شباهت، به نفی هرگونه اقتباس پردازیم (گیمن، ۱۳۷۸، ص

۸۵)، اما با وجود تمایز اهریمن خالق با شیطان مخلوق در کتاب مقدس و قدرتمندی محدودتر شیطان کتاب مقدس، شباهت قدرت‌بخشی به شیطان در این دو کتاب، قابل انکار نیست. شیطانی که دارای قدرت است و می‌تواند قدرت خود را به هر که بخواهد ببخشد (لوقا، ۴: ۶ و ۷)، دهشتناک است و می‌تواند درون انسان حلول کند و اختیار او را به‌دست گیرد (مرقس، ۵: ۶-۹) و با پسر خود در مقابل پسر خدا بایستد، چنان‌که در تصویر آخرالزمانی کتاب مقدس و پروژه اپوکالیپس (Apocalypse)، آمده است:

و آن اژدها را که قدرت به آن حیوان بخشید پرستیدند و گفتند که کیست که مثل این حیوان است و کیست که تواند با او جنگید و بوی داده شد که به الفاظ بلند کفرآمیز تکلم نماید و تا مدت چهل و دو ماه قدرت جنگ به وی داده شد و دهان خود را بر کفر بر خدا گشاد تا آنکه کفر گوید بر اسمش و بر مسککش و بر ساکنان آسمان و قدرتی بوی داده شد که با مقدسان جنگ نماید و آنها را زبون سازد و قدرت بر هر قبیله و زبانی و طائفه بوی داده شد. و خواهند پرستید او را همگی ساکنان زمین که اسمای آنها در کتاب حیات بره ذبیح از ابناى عالم مرقوم نشده است (مکاشفه یوحنا، ۱۳: ۸-۴).

تا زمانی که دشمن مسیح نیاید، مسیح نیز نخواهد آمد:

زهار کسی به‌هیچ‌وجه شما را نفریبد؛ زیرا که تا آن ارتداد اول واقع نشود و آن مرد شریر یعنی فرزند هلاکت ظاهر نگردد، آن روز نخواهد آمد که او مخالفت می‌کند و خود را بلندتر می‌سازد از هر چه به خدا یا معبود مسمی شود، به حدی که مثل خدا در هیکل خدا نشسته خود را می‌نماید که خداست (رساله دوم تسالوکیان، ۱: ۳).

اما ویژگی دیگری که کتاب مقدس را از اوستا متمایز می‌کند، ماهیتی ژانوسی (دو سویه)، به معنی مثبت - منفی از شیطان است. چنان‌که در کتاب مقدس، علاوه بر تصویر شر و منفی شیطان در گمراه‌کردن دیگران و حلول در ابدان انسانی که تصویری دهشتناک و منفی از شیطان را به تصویر می‌کشد، نوعی تصور مثبت‌انگارانه از شیطان وجود دارد که از او به‌عنوان دلسوز و خیرخواه انسان برای کسب معرفت به تصویر کشیده می‌شود. در مجموع، شیطان در کتاب مقدس، به‌عنوان مخلوقی پر قدرت و نه چندان منفی به تصویر کشیده شده است.

در اسلام، هرچند تأثیر جزئی برخی از عناصر شیطان‌شناسی مسیحی، مانند دجال در فرهنگ اسلامی بعید نیست؛ چون در علائم حتمی ظهور مهدی موعود عجله الله فرجه در اسلام، سخنی از دجال نیست (نعمانی، ۱۴۲۶ق، ص ۲۶۱؛ جمعی از نویسندگان، ۱۳۷۵، ص ۲۶۷)، و تأکید بیشتر بر سفیانی است (نعمانی، ۱۴۲۶ق، ص ۳۱۰، ص ۳۱۰)؛ اما تصویر شیطان در قرآن، به‌عنوان یک مخلوق به کتاب مقدس نزدیک‌تر است تا اهریمن تحریف‌شده و نندیداد. گرچه آموزه‌های اسلامی، مثبت‌سازی تصویر شیطان و تصرف و حلول شیاطین در نفس انسان را، آنچنان‌که در فرهنگ مسیحیت مطرح شده، برنمی‌تابد. برای نمونه،

مواجهه شخص جن‌زده‌ای به نام لجئون با عیسی که در عهد جدید آمده است: «چون عیسی را از دور دید، دوان دوان آمده او را سجده کرد و به آواز بلند صیحه زده گفت: ای عیسی پسر خدای تعالی مرا با تو چه کار است. تو را به خدا قسم می‌دهم که مرا معذب نسازی؛ زیرا بدو گفته بود، ای روح پلید از این شخص بیرون بیا» (مرقس ۵: ۹-۶).

این مطلب از منظر آموزه‌های عقلی دین اسلام، خلاف اختیار انسان و عدالت الهی است. از این‌رو، در اسلام، کار و قدرت شیطان، محدود به وسوسه قلبی است:

تصرف شیطان در وجود انسان، تنها وسوسه قلبی و ایجاد انگیزه به گناه و بهتر نمایاندن بدی‌ها و بالعکس است و جز این تسلطی ندارد که سلب اختیار نماید، بلکه وجود او مکمل اختیار می‌باشد و خداوند از ابتدا وجود چنین عامل وسوسه‌ای را در ساختار بشر منظور داشته بود و آن را از اجزاء لازمه حیات او در عالم تکلیف قرار داده بود. چنان‌که در پاسخ شیطان که گفت: «انظرنی؛ مرا مهلت بده». فرمود: «انک من المنظرین؛ تو خود از جمله مهلت داده‌شده‌هایی» از این پاسخ برمی‌آید که چنین مهلتی از جانب خداوند، نه به اجابت خواسته‌های او بوده است، بلکه از نخست چنین امری مقرر بوده است. چنان‌که در مورد آدم از پیش مقرر بود در زمین زندگی کند و رفتن او به بهشت مقدمه این کار بوده است (حسینی دشتی، ۱۳۷۹، ص ۵۹۸).

البته این مطلب، در باب اهریمن زرتشت نیز صادق است. اما این مطلب از سوی برخی از زرتشتیان، درحالی‌که بر عنصر اراده و اختیار به شکل برجسته‌ای تأکید دارند، مورد بی‌مهری قرار می‌گیرد تا به راحتی به برجستگی و پررنگی اهریمن تن داده، جای اهورا و انسان را تنگ نموده، و نیمی از جهان را به دست شر بسپارند.

لازم به یادآوری است که اهریمن اوستای متأخر، اگر به‌عنوان مخلوق خدا هم تصور شود، قابل تطبیق کامل با ابلیس قرآن نیست؛ چراکه بر اساس توحید افعالی در اسلام، همه هستی و آفرینش به دست خداوند است و نه موجودی دیگر، همچنین، قلمرو کار ابلیس صرفاً در حوزه تشریح است و نه تکوین (مطهری، ۱۳۵۷، ص ۲۳۴). جایگاه شیطان و یارانش در عرض موجودات طبیعی است، نه در عرض ملائکه و فرشتگان الهی که به‌عنوان جنود پروردگار هستند (همان) و از اینجا تمایز دیوان تبهکار بدسرشت اوستا (وندیداد، فرگرد بیستم، بند چهل و پنجم و چهل و ششم)، با اجنه قرآن به‌عنوان موجوداتی مادی، مختار و مکلف نیز، روشن می‌شود (مطهری، ۱۳۵۷، ص ۲۳۵).

۲. تطبیق به لحاظ تصاویر حاشیه‌ای و انحرافی

آنچه گذشت تصاویر برگرفته از متون اصلی ادیان الهی بود. اما هرچه از سرچشمه‌ها دورتر شویم، انحرافات بیشتری در حاشیه این ادیان از تصویرسازی شیطان شکل گرفته است که قابل تأمل

است. اینک به بررسی این تصاویر در فضای فرهنگی ادیان الهی می‌پردازیم و چرایی پیدایش آنها را به بحث می‌نشینیم:

الف: قدرت‌یابی و الوهیت اهریمن

گفتیم که انگره مئنیو در وندیداد، تبدیل به اهریمن همه تن مرگ شده است؛ تصویری که الوهیت، قدرت خلقت و دخالت در کائنات را به شرک به شیطان بخشیده است. اما در بررسی چرایی این فریبی تدریجی، عواملی قابل ذکر است. یکی از عوامل، در تأثیرات اجتماعی و فرهنگی خرافات آئین مغان در اعتقاد به عفریته‌ها و نیروهای اهریمنی است که در فرقه‌هایی چون میترائیزم بازخوانی و باز تولید شده‌اند. این عامل، مسیر زرتشت و مزدیسنا سستی را منحرف کرده‌اند. دیگری، در مسئله اعتقادی «شر» است که خیریت اهورامزدا را به چالش کشیده و خلقت شرور توسط او را بدون پاسخ گذاشته است (همان، ص ۲۲۹). چنان‌که در برخی از متون پهلوی متأخر، از این مسئله یاد می‌شود و حتی خلقت اهریمن توسط هورمزد را بر نمی‌تابد (مهر، ۱۳۸۷، ص ۸۳). پاسخ به این شبهه، آنها را بر آن داشته که خدای دیگری در عرض اهورامزدا به تصویر بکشند که طبق قانون سنخیت، همه شرور، اعم از تاریکی، دیو و عفریته را آفریده باشد و خلقت خیرات را به اهورامزدا بسپارد تا بدین وسیله، خیریت و خیربخشی اهورا محفوظ بماند.

به نظر می‌رسد، دوگانه‌باوری آفرینشی که تصویری پر قدرت و خالق‌گونه، با مرزبندی ثنوی در جهان آفرینش را ارائه می‌دهد؛ راه خود را در فرق متأخر ایرانی نظیر مانوی، مزدکی و زروانی ادامه می‌دهد (همان، ص ۸۵). این باور از طریق آئین مانوی و میترائی تأثیراتی بر نگرش یهودی - مسیحی گذاشته است؛ زیرا آئین میترائی در زمان امپراتوری روم، وارد فرهنگ غرب می‌شود و تا دویست سال با مسیحیت رقابت می‌کند. به‌گونه‌ای که برخی محققان ادیان، برخی از باورهای مسیحیت کنونی را یادگار آئین میترائی می‌دانند (کومن، ۱۳۸۰، ص ۱۷۰). این انتقال فرهنگی در قرون وسطا در اعتقاد به نیروهای اهریمنی، در زبان ویل دورانت چنین توصیف شده است:

خیل عظیمی از موجودات مرموز و خارق‌العاده از اعصار شرک به‌عنوان میراث به مسیحیت رسیده بود. و هنوز نیز عده زیادی از دیوان، پریان و شیاطین کوچک و بزرگ و مهربان و شریر، اژدهاهای مرموز و افعی‌های خون‌آشام از آسمان اسکاندیناوی و ایرلند وارد آن دیانت می‌شدند و مدام خرافات جدیدی از مشرق زمین رو به اروپا می‌نهاد (دورانت، ۱۳۷۳، بخش دوم، ص ۱۳۲۶).

ب. حلول شیاطین و شیطان‌پرستی

تصاویر انحرافی در حاشیه کتاب مقدس، شامل ارتباط با شیاطین در قرون وسطا و شیطان‌پرستی در دوران متأخر است. شیطان‌پرستی مدرن، در سال ۱۹۶۶ توسط شخصی به نام آنتوان اس زاندر لاولی (Anton szandor lavey) در شهر سانفرانسیسکو امریکا با تأسیس کلیسای شیطان (The Church of Satan) شکل می‌گیرد. در سال ۱۹۷۵، شخصی به نام مایکل آکوئینو (Micheale Aquino) بر اثر اختلافات فکری و مدیریتی با لاولی به تأسیس معبد ست (Temple of set)، دست می‌زند. شیطان‌پرستی جدید، در شاخه اول خود و به خلاف گروه دوم، بیش از اینکه به وجود خارجی شیطان توجه داشته باشد، به شیطان باطنی و گرایش به گناه و هوا و هوس نظر دارد. رهایی از هر قانون و تکلیف و گسستن از همه فرامین دینی و الهی و تبعیت از شیطان، به‌عنوان موجودی مقدس و خیرخواه انسان، از ویژگی‌های این فرقه است.

در پیدایش این تصاویر انحرافی، متن خود کتاب مقدس بی‌تأثیر نیست که بستر مناسب را برای انحراف فراهم کرده است؛ زیرا قدرت‌بخشی به شیطان، راه را برای ارتباط و بهره‌گیری از قدرت این شیطان و کرنش همراه با دهشت از شر او را در مخاطبان برمی‌انگیزد. این امر بستر نوعی ارتباط با شیاطین و جادوگری را به همراه دارد و نگاه مثبت کتاب مقدس به شیطان نیز که به‌عنوان داعی به معرفت، آدم و حوا را از جهل برحذر می‌دارد، شیطان‌پرستان مدرن را به چنین ادعاهایی کشانده است: «ما کسانی هستیم که دانش را به جای جهل پذیرفته‌ایم. ما با آگاهی، درخت معرفت را انتخاب کردیم. راهی که شیطان نشان داد. ما سیب درخت معرفت را می‌خوریم. ما کسانی را که حقیقت را پایمال می‌کنند، محاکمه می‌کنیم» (صدیقی، ۱۳۸۶، ص ۱۳۸). البته در کنار زمینه کتاب مقدس، نباید از تلاش‌های مصنوعی در ایجاد نشانه‌های آخرالزمانی مسیحی، در ترویج شیطان‌پرستی مدرن، که ویژگی بارز خود را در نفی کلیسا و مسیح دنبال می‌کند، غافل بود.

علاوه بر بستر مناسب آموزه‌های کتاب مقدس در توجه به شیطان، عامل مهم دیگر، رفتارشناسی کلیسا در مقابل جادوگری و ارتباط با شیطان است. تاریخ کلیسا در این بحث، گویای این مواجهه افراطی کلیسا و برجسته‌سازی کاذب از شیطان است. تاریخ جادوگری در قرون وسطا، گویای مباحث مختلف احضار ارواح (necromancy)، دیوشناسی (demonology)، ساحرها و... است. تشکیل جشن‌های شبانه جادوگران، به نام «اسباب» و «سابات»، که در این جشن‌ها جادوگران خون خفاش و گربه می‌نوشیدند و به تقدیس شیطان و انکار جهان غیب و خداوند می‌پرداختند، از جمله این نمونه‌هاست.

در مقابل، دستگاه کلیسا در تحکیم خود، به پررنگ کردن نقش شیطان می‌پردازد. در سال ۱۲۳۳، دستگاه تفتیش عقاید شکل می‌گیرد. جادوگران و متهمان به جادوگری، به سخت‌ترین و بی‌رحمانه‌ترین شکل ممکن مجازات می‌شوند. در سال ۱۵۶۳، ملکه الیزابت اول، قوانین سخت حبس و مرگ را برای جادوگران در نظر می‌گیرد. جیمز اول، در ۱۶۰۴ مجازات مرگ را افزایش می‌دهد (هاینینگ، ۱۳۷۷، ص ۳۴). اما این تلاش‌ها توفیق کاملی نداشتند:

کلیسا سخت با جاهلیت خرافه‌پرستی از در مبارزه درآمد. بسیاری از عادات و معتقدات را نکوهید و به تناسب شدت و ضعف آنها، کفاره‌هایی مقرر داشت. جادوی سیاه یا به عبارت دیگر، توسل به شیاطین را برای کسب قدرت به منظور تغییر جریان حوادث مردود دانست. لکن این مسئله، به‌طور مخفی در هزار گوشه و کنار رونق گرفت. کسانی که به این‌گونه جادوگری‌ها اشتغال داشتند، به‌طور خصوصی به نشر کتابی موسوم به کتاب لعنت پایدار مبادرت ورزیدند که حاوی اسامی قرارگاه‌ها و اختیارات ویژه شیاطین عمده بود. تقریباً هر کسی به یک نوع وسیله جادویی، برای عطف نیروی موجودات خارق‌العاده به هدف مطلوب خویش اعتقاد داشت (همان، ص ۱۳۲۷).

اما این فشارها، نتیجه عکس به ارمغان آورد:

چه در نتیجه برانگیختن حس لجبازی مردم به وسیله محاکم تفتیش و چه به علل دیگر. عده کسانی که خود را جادوگر می‌دانستند یا به گمان مردم پیشه جادوگری داشتند، سریعاً رو به افزایش نهاد. مخصوصاً در ایتالای مجاور آلپ، ساحری از حیث ماهیت و مقیاس به صورت یک بیماری ساری در آمد (دورانت، ۱۳۷۳، ص ۵۶۰).

البته دستگاه تفتیش عقائد در دوران رنسانس نیز همچنان به فعالیت خود ادامه می‌دهد و بسیاری از زنان را به جرم ساحره بودن به کام آتش می‌فرستد. چنان‌که در سال ۱۴۸۴، اینو کنتیوس هشتم ضمن توقیعی، مجازات جادوگران را خواستار می‌شود (همان، ص ۵۵۹).

به هر حال، این اندیشه‌های خرافی در رنسانس فلورانس نیز دنبال می‌شوند. چنان‌که اومانیست‌ها، به برخی از ارواح غریبه و عفریته‌ها اعتقاد داشتند (همان، ص ۵۵۸) و به تدریج، قوانین مجازات جادوگری کم‌رنگ می‌شود. چنان‌که در سال ۱۷۳۶ توسط چارلز دوم، تنها به حبس تقلیل می‌یابد. از این‌رو، گرایش به جادوگری و جادوی شیطان، به‌عنوان واکنشی علیه فشارهای کلیسا پررنگ می‌شود. حلقه‌های مخفی شیطان‌پرستی، از کاترین دوم‌دیچی (۱۵۱۹-۸۹)، در فرانسه گرفته تا انجمن آتش دوزخ یا راهبه‌های مدمنهام در انگلستان شکل می‌گیرد. در قرن بیستم، شخصی به نام آلیستر کراولی (Alister Crowley)، معروف به جانور بزرگ، حلقه‌های شیطان و شیطان‌پرستی با ویژگی هنجارشکنی و ابتذال و اباحیگری را دنبال

می‌کند. در زندگی تنها یک قانون را می‌شناخت: «قانون یعنی انجام هر آنچه که می‌خواهی» (هاینینگ، ۱۳۷۷، ص ۱۰۶).

سرانجام، قانون مجازات جادوگری در ۱۹۵۱ به طور کامل لغو می‌شود. پیتر هاینینگ، به‌عنوان یکی از محققان تاریخ جادوگری، به خوبی اشاره می‌کند: آنچه از قرن شانزدهم به بعد در جادوگری شکل می‌گیرد، چیزی به نام جادوی سیاه یا «بلک مس» است (Black Mass) که در اعمال جادوگری و شیطانی خود، به دنبال تحقیر و توهین به دین و کلیساست. همین جادو، تا به شیطان‌پرستان مدرن ادامه می‌یابد: بدین ترتیب، جادوی سیاه با مراسم ننگین‌اش هرچند مخفیانه، اما قاطعانه خود را تثبیت کرد. بعدها درمی‌یابیم که چگونه جادوی سیاه تا به امروز تداوم یافته است. تنها بعضی از مفاهیم آن برای سازگاری با شرایط متغیر اجتماعی تغییر کرده، اما شالوده آن از نظر ترویج اعمال شیطانی، از طریق انحراف جنسی و توهین به مقدسات کلیسای مسیح کوچک‌ترین تغییری نکرده است (هاینینگ، ۱۳۷۷، ص ۹۴).

ج. نگاه مثبت کلامی - عرفانی به ابلیس

با وجود تصویر شفاف قرآن از شیطان، فرقه‌های همانند «یزیدیان»، که با گرایشات صوفی‌مآبانه به‌گونه‌ای شیطان‌پرستی را در فرهنگ اسلامی دنبال کرده‌اند. برخی، این فرقه را به شخصی به نام عدی بن مسافر (۴۶۷-۵۵۵) و برخی، به یکی از افراد از نسل او، به نام شیخ حسن بن عدی بن ابی الکرادبن صخر بن مسافر (۵۹۱-۶۴۴)، ملقب به تاج‌العارفین منتسب می‌دانند (روزبهانی، ۱۳۸۶، ص ۱۳). در وجه تسمیه این فرقه، برخی چون شهرستانی آن را منتسب به یزید بن ائیسه از خوارج می‌دانند (شهرستانی، ۱۳۸۴، ج ۱، ص ۱۷۴). اما ظاهراً ادعای خود یزیدیان این است که خود را منسوب به یزید بن معاویه می‌دانند (همان، ص ۲۰). مکان این فرقه، بیشتر کردستان عراق واقع در منطقه لالش است. یزیدیان، شیطان را با نام طاووس ملک می‌خوانند (رک: www.effrin.net، مصحف رش، فایل pdf، فصل ۷). آنها شیطان را به‌عنوان اینکه روزی فرشته‌ای پاک بوده است و در پایان جهان نیز رابطه خود با خداوند را اصلاح می‌کند، حرمت می‌نهند. البته برخی چون عبدالحسین آیتی، با رد شیطان‌پرستی در این فرقه (آیتی، ۱۳۸۹، ص ۳۰۴)، «ملک طاووس» را لقب عزرائیل می‌دانند که مدبر عالم کون است و در خدمت پیامبر این قوم بوده است (همان، ص ۳۰۵). وی اتهام شیطان‌پرستی را از جانب دیگران به‌دلیل برداشت‌های متعدد و بدعت‌گونه آنها می‌داند.

در کنار این فرقه، نگرش‌های دیگری نیز وجود دارد که نگاه مثبتی به شیطان داشته‌اند. کسانی چون حسین بن منصور حلاج، او را موحدی اهل فتوت دانسته‌اند که حاضر نشده است، به غیر خدا سجده

کند (بقلی شیرازی، ۱۳۶۰، ص ۳۷۳) و وی را مظهر قهر الهی و اسم المضل می‌دانند (همان، ص ۵۱۰). و یا احمد غزالی، که مشهور است نسبت به ابلیس تعصب داشته و او را سیدالموحدین می‌دانسته است (ابن‌ابی‌الحدید، ۱۳۸۵ق، ج ۱، ص ۱۰۷).

بنابراین و با لحاظ این دیدگاه‌های حاشیه‌ای در کنار قرآن، باید گفت: اولاً، این نگرش مثبت به شیطان، توسط خود عارفان، محل نقد قرار گرفته است. چنان‌که شیخ روزبهان بقلی می‌گوید:
... اگر موحد بودی، جحود نکردی؛ زیرا که موحد در جلال حق غیر نیست. کجاست جحود در حق؟ که ازلت حق منزّه است از توحید و جحود به ابلیس. اگر در محل تحقیق بودی، در حق سخن نگفتی و خود را در میان ندیدی، سجد آدم کردی که او به خدمت مخلوق سزاوار است (همان، ص ۵۱۴).

ابن‌عربی نیز شیطان را اولین شقی و مطرود درگاه رحمت الهی معرفی می‌کند:

فمن عصی من الجن کان شیطاناً ای مبعوداً من رحمه الله و کان اول من سمی شیطاناً من الجن، الحارث فابلسه الله‌ای طرده من رحمته و طرد الرحمه عنه و منه تفرعت الشیاطین باجمعها (ابن‌عربی، ۱۴۳۱ق، ج ۲، ص ۲۸۸)؛ چراکه در برابر اولین امر مستقیم الهی سرپیچی نمود و دچار هبوط خذلان شد و سنت شرک را بنیان گذاشت (همان، ج ۱، ص ۳۴۶ و ۳۴۷).

ثانیاً این مثبت‌اندیشی، نه به‌عنوان قدرتی در مقابل خداوند که به‌عنوان مخلوقی شیفته خداوند و موحد بوده است که غیر ندیده است. نه اینکه عصیان‌گری قابل اقتدا باشد که تصویری پرمتمنه‌ای دارد. یزیدیان نیز این تقدیس خود را چنین توجیه می‌کنند:

و یزیدیانی که عبادت خالق پاک را به جا نمی‌آورند و تنها بر تقدیس طاووس ملک تکیه می‌کنند، کار خود را چنین توجیه می‌کنند که خداوند نسبت به بندگانش مهربان بوده و این شیطان است که انسان‌ها را به عمل بد سوق می‌دهد. به ناچار باید با او اظهار دوستی کرده و خود را از شرش رهانید (همان، ص ۳۵).

از این‌رو، کیفیت مثبت‌انگاری شیطان در حاشیه قرآن، با گرایشات عرفانی و به‌عنوان مخلوقی موحد و اهل فتوت به تصویر کشیده شده است. اما مثبت‌پنداری کتاب مقدس، به‌عنوان موجودی دارای قدرت و دعوت‌کننده به معرفت شکل گرفته است.

در ریشه‌یابی این تصویر مثبت‌انگار، نسبت به شیطان در فرهنگ اسلامی، می‌توان ابتدا به یک عامل درون‌فرهنگی، در برخی از مبانی کلامی نادرست اشعری اشاره کرد که با ترویج نگاه جبرگرایانه (جرجانی، ۱۳۲۵ق، ج ۸، ص ۱۴۵)، زمینه‌ای مناسب در تیرئه ابلیس در ابا و ممانعتش از سجده بر آدم، به وجود آورده است (همان، ص ۲۸۲). البته برخی از اشاعره یا مانند جرجانی، علی‌رغم این تفکر جبرگرایانه، از تمرد و سرکشی مختارانه شیطان به سادگی گذشته‌اند. یا مانند فخررازی، ضمن اعتراف

تلویحی به نفی جبر، از مبانی اشعری و اشکال معتزله در این باب، دست نکشیده‌اند (فخررازی، ۱۳۷۳، ج ۲، ص ۱۱۴۱ و ۱۱۴۲). البته این نگرش اشعری، در تفکر برخی از عارفان رسوخ یافته است (کمپانی زارع، ۱۳۹۰، ص ۱۸۷ و ۱۸۸) و منجر به تصویرسازی مثبت از شیطان شده است.

علاوه بر این، می‌توان به عاملی بیرونی توجه نمود که تأثیر تفکر اوستای متأخر و اندیشه ایرانی از اهریمن در فرهنگ اسلامی است. چنان‌که برخی ریشه یزیدیان را برگرفته از ایزدان و فرشتگان پارسی می‌دانند و ریشه‌های این فرقه را به تفکر باستانی ایرانی می‌رسانند (آیتی، ۱۳۸۹، ص ۲۹۵). و یا بشارین برد المرعت، که ایرانی تبار و متهم به زندقه بوده، و در اشعار و سخنان خود بر برتری آتش بر خاک و ابلیس بر آدم سخن می‌گفته است (ابن ابی‌الحدید، ۱۳۸۵ق، ج ۱، ص ۱۰۶). به نظر می‌رسد، تفکرات جاهلی اعراب پیش از اسلام نیز که با خرافات مختلفی در باب شیاطین و اجنه همراه بودند (کمپانی زارع، ۱۳۹۰، ص ۱۰)، در حافظه تاریخی برخی از فرق اسلامی برجا مانده و تأثیر خود را گذاشته باشد.

نتیجه‌گیری

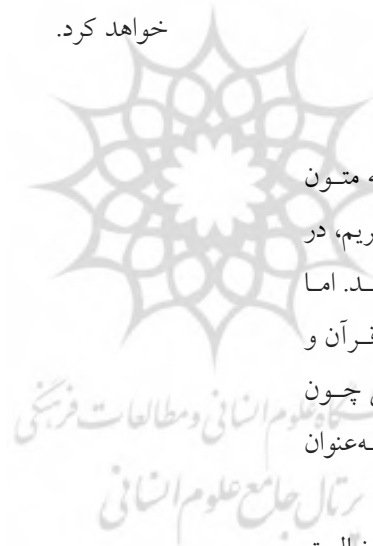
تصویر سه کتاب مقدس از موجود شر و اهریمنی، کاملاً قابل انطباق با یکدیگر نیست. با نظر به متون اصلی این ادیان، اگرچه انگره مثنوی اوستای متقدم و شیطان کتاب مقدس و ابلیس قرآن کریم، در ویژگی‌هایی نظیر مخلوق بودن و دعوت‌کننده انسان به راهی ناپسند، شباهت‌هایی با یکدیگر دارند. اما تصویر دوگانه از اهریمن، به‌ویژه الوهیت اهریمن در اوستای متأخر، متمایز از شیطان مخلوق قرآن و کتاب مقدس است. تصویر دو بعدی منفی - مثبت شیطان در کتاب مقدس و مسائلی چون قدرت‌بخشی و حلول در ابدان انسانی، کتاب مقدس را نیز از تصویرسازی ابلیس در قرآن به‌عنوان مخلوقی منفی و وسوسه‌گر متمایز می‌کند.

اما در تصاویر انحرافی در حاشیه این متون مقدس، الوهیت اهریمن و قدرت‌پنداری و دخالت در امور کائنات، از تفکر انحرافی در زرتشت به یادگار مانده است. البته، سیر نگاه قدرت‌پندارانه به اهریمن و شیطان، از خرافات باستانی ایران و تحریفات اوستایی، هرچه به سمت ادیان ابراهیمی آمده است، تعدیل و کم‌رنگ شده است. گرچه رگه‌هایی از این تصاویر، در تأثیر و تأثرات تاریخی به دل فرهنگ ادیان ابراهیمی نیز منتقل شده است. در فرهنگ یهودی - مسیحی، با تصویری ژانوسی از شیطان، که هم چهره مثبت داشته و دارای قدرت بوده و هم چهره منفی و قابل پرهیز، و همچون شیری غران، نقش خود را به خوبی در آخرالزمان بازی می‌کند، موجب برانگیختن میل

ارتباط جادوگرانه و یا پرستش شیطان با چهره اباحیگرانه شده است. البته در این زمینه خیرخواهی خدا و اختیار انسان را هزینه کرده است.

تفکر جبرگرایانه در برخی فرق اسلامی، که به تقدیر از قدرت و اراده الهی برخاسته، منجر به تبرئه شیطان شده است و بر خلاف چالش زرتشتی، که با چالش‌های عقلی مسئله شر مواجه است و به از دست رفتن قدرت اهورامزدا، خیریت او را به دست آورده است، با تمرکز بر قدرت خداوند، به خیریت و فتوت شیطان رسیده است و با تصویری تناقض‌نما، نافرمانی از امر الهی را به عشق و اطاعت از خدا، تفسیر کرده است.

این تفاسیر ناصحیح حاشیه‌ای، منجر به پیدایش فرق مختلف و انحرافات فکری و اجتماعی گوناگونی در جوامع دینی شده است که ریشه‌یابی علمی آنها، نقطه انحراف و درمان آنها را مشخص خواهد کرد.



منابع

- ابن ابی الحدید، ۱۳۸۵ق، شرح نهج البلاغه، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، ط.الثانیة، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- کتاب مقدس، ۱۱۸۳م، تهران، انجمن کتاب مقدس ایران.
- اوستا، ۱۳۸۶، پژوهش جلیل دولت خواه، چ یازدهم، تهران، مروارید.
- آموزگار، ژاله، تاریخ اساطیری ایران، ۱۳۸۶، تهران، سمت.
- آشتیانی، جلال‌الدین، ۱۳۷۱، زرتشت مزدیسنا و حکومت، چ ششم، تهران، شرکت سهامی انتشار.
- آیتی، عبدالحسین، ۱۳۸۹، کشف الحیل، تهران، راه نیکان.
- ابن عربی، محیی‌الدین، ۱۴۳۱ق، الفتوحات المکیة فی اسرار المالکیة و الملکیة، تصحیح محمدبن عبد الرحمن المرعشی، بیروت، داراحیاء التراث العربی.
- بایر ناس، جان، ۱۳۸۳، تاریخ جامع ادیان، ترجمه علی اصغر حکمت، چ چهاردهم، تهران، علمی و فرهنگی.
- بقلی شیرازی، روزبهان، ۱۳۶۰، شرح شطحیات، تصحیح هانری کربن، تهران، نشر زبان و فرهنگ ایران.
- جرجانی، میرسیدشریف، ۱۳۲۵ق، شرح المواقف، تصحیح محمد بدرالدین نعمانی، قم، شریف رضی.
- جوادی‌آملی، عبدالله، ۱۳۸۵، تسنیم، چ سوم، قم، اسراء.
- حسینی، شاهپور، ۱۳۹۰، «شیطان پرستان»، موعود، ش ۱۲۳ و ۱۲۴، ص ۱۰۲-۹۸.
- حسینی دشتی، سیدمصطفی، ۱۳۷۹، معارف و معاریف دائرةالمعارف جامع اسلامی، تهران، مؤسسه فرهنگی آرایه.
- دورانت، ویل، ۱۳۷۳، تاریخ تمدن، عصر ایمان، ترجمه ابوالقاسم طاهری، چ چهارم، تهران، بی‌نا.
- روزبهانی، احمد، ۱۳۸۶، کاوشی پیرامون شیطان پرستان یا یزیدیان، قم، نشر ابتکار دانش.
- زرنه، آر. سی، ۱۳۸۴، زروان یا معمای زرتشتی گری، تهران، امیرکبیر.
- کمپانی زارع، مهدی، ۱۳۹۰، ابلیس عاشق یا فاسق، تهران، نگاه معاصر.
- شهرستانی، محمدبن عبدالکریم بن احمد، ۱۳۸۴، توضیح الملل، ترجمه مصطفی بن خالقداد هاشمی، تهران، اقبال.
- صدیقی پاشاکی، علی، ۱۳۸۶، جنون شیطان پرستی، تهران، ناظرین.
- طباطبایی، سیدمحمدحسین، ۱۳۷۰، المیزان، چ پنجم، قم، بنیاد علمی فکری علامه طباطبایی.
- فخررازی، محمدبن عمر، ۱۳۷۳، مفاتیح الغیب، ترجمه علی اصغر حلبی، تهران، اساطیر.
- فیلسون، فیلیود، ۱۳۳۳، کلید عهد جدید، ترجمه مسعود رجب‌نیا، بی‌جا، نور جهان.
- کومن، فرانتس، ۱۳۸۰، آئین پر راز و رمز میترائی، ترجمه هاشم رضی، تهران، بهجت.
- گیمن، دوشن، ۱۳۷۸، اورمزد و اهریمن، تهران، فروزان.
- مطهری، مرتضی، ۱۳۵۷، خدمات متقابل اسلام و ایران، تهران، صدرا.

